

دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۹/۱۰

پذیرش نهایی: ۱۳۸۵/۲/۲۶

پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران

حسین کچویان*

جلیل کریمی**

چکیده

این مقاله حاصل مطالعه‌ای است در باب ماهیت رویکرد غالب بر جامعه‌شناسی در ایران، که طبق فرضیه آغازین آن، سنت پوزیتیویستی است. مقاله با بررسی تجربی مقالات جامعه‌شناختی نامه علوم اجتماعی، رساله‌های کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی و طرح‌های انجام شده در مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران سعی دارد این فرض را آزمون کند. در پایان آنچه حاصل می‌شود بیانگر غلبه تحقیقات پیمایشی کمی است که خود در چارچوب رویکرد پوزیتیویستی می‌گنجد. با این حال به نظر می‌رسد مقتضیات و ملزومات روش‌های کمی نیز به طور شایسته رعایت نشده است. همچنین دریافتیم که جامعه‌شناسی در ایران، به مرور زمان از مطالعات بیشتر بنیادی و کیفی به سوی مطالعات عمدتاً کاربردی و کمی حرکت کرده است.

واژگان کلیدی: پوزیتیویسم، نقد، تجربه‌گرایی، روش‌شناسی، پیمایش، غلبه پوزیتیویسم، عینی‌گرایی، وحدت علم، فراغت ارزشی.

* استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران / hosein135742@yahoo.com

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی دانشگاه تهران / nawnamam@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

جدال پر فراز و نشیب جامعه‌شناسی حول دو سنت پوزیتیویستی و تفهیمی، بدون شک، موجب ترقی این رشته در هر دو اردوگاه شده است. اما جامعه‌شناسی در ایران هرگز آن جدال‌ها و مناقشات را به خود ندیده، مباحث، انتقادات و روش‌های مکتب تفهیمی هیچ‌گاه به درستی و کامل وارد جامعه‌شناسی ما نشد.

پوزیتیویسم، پس از رواج، فراوان به بوتۀ نقد کشیده شده، گاهی آن را در نهایت سخت‌گیری به حداقل اعتبار و ارزش فرو کشیده‌اند. با این حال، این رویکرد در حوزه علمی ایران چنان مورد استقبال قرار گرفته که گویا، همانند تصور اولیه بانیان آن، یگانه راه صحیح کسب معرفت است. فراتر از این، در ایران جامعه‌شناسی مساوی با کار پوزیتیویستی، حتی پیمایشی تلقی شده است.

این وضعیت ما را بر آن داشت که وجود این سنت را با توجه به جوانب مختلف دریابیم. به نظر می‌رسد در اثر هژمونی این پارادایم، کمتر جامعه‌شناسی، در ایران یافت می‌شود که در فعالیت‌های علمی خود، موضع نظری، یا حداقل وابستگی خود به یک چارچوب نظری از میان‌گونه‌های موجود را مشخص سازد. این نقصان در بین دانشجویان و سایر علاقه‌مندان و دست‌اندرکاران این رشته بیشتر هم می‌شود. مطالعه‌ای مرتبط نشان می‌دهد که ۴۵ درصد از مقالات مجلات معتبر علوم اجتماعی ایران فاقد چارچوب نظری بوده‌اند (ادریسی، ۱۳۷۸: ۱۱۷). وضعیتی که با توجه به کانونی بودن نظریه در علم، بسیار شایان توجه است.

مسئله اساسی‌تر هنگامی است که بحث پیشرفت علم در میان باشد. از آنجا که راه ترقی علم در مشخص بودن مسیر و چارچوب آن است، برای نیل به آن باید از جایی که دیگران رها کرده‌اند، شروع کنیم. این امر می‌طلبد که در درون یک چارچوب تحقیقاتی مشخص کار کنیم، امری که در تحقیقات و مطالعات ما رعایت نمی‌شود. استفاده متناوب و حتی همزمان، از چارچوب‌های مختلف و بعضاً متضاد - که اصولاً با بنیادهای علم در تضاد است - در ایران رسم غالبی است. این گونه جهت‌گیری‌های مبهم یا متناقض نه تنها جایی برای نقد و ارزیابی نمی‌گذارد بلکه اصولاً سودی به حال جامعه‌شناسی ندارد. در همین راستا غفلت از سایر رویکردها - پدیدارشناسی، تفهیمی، روش‌شناسی مردمی و یا به طور کلی روش‌های غیر پوزیتیویستی - نیز یکی از مشکلات بنیادی مورد نظر این نوشتار است.

ضرورت دیگر لزوم توجه به مطالعات بنیادی است. اساساً اثبات‌شستن صرف آرشیوها از تحقیقات کاربردی نفعی به حال بنیان‌های جامعه‌شناسی نخواهد داشت. مطالعات نشان داده که ماهیت مقالات موجود در مراحل اولیه بیشتر بنیادی بوده، ولی با گذشت زمان مقالات کاربردی افزایش یافته و در سال‌های ۷۴-۷۸ به ۵۲ درصد رسیده است (ادریسی، ۱۳۷۸: ۱۵۳). در اثر توجه بیش از حد به این تحقیقات مبانی اساسی جامعه‌شناسی پوشیده می‌ماند. از سوی دیگر سرنوشت نامطلوب جامعه‌شناسی در کشورهایی که غلبه با تحقیقات کاربردی است، این ضرورت را تأیید خواهد کرد.

ضرورت نهایی این که ایران، جامعه‌ای است دارای مشکلات و مسائل خاص و پیشرفت جامعه‌شناسی و پویایی آن جهت انجام اصلاحات و ترمیم نابسامانی‌ها امری اساسی است، اما در این راه، قبل از هر چیز بایستی به شناخت مسائل دامنگیر خود جامعه‌شناسی کمر همت بست. این امر با توجه به ادبیات موضوعی بسیار محدود تأمل‌برانگیزتر است، زیرا به نظر می‌رسد، "نقدی بر جامعه‌شناسی اثباتی" (قائم مقامی، ۱۳۵۶)، "نقش تحصیل‌گرایی در تکوین جامعه‌شناسی" (کچویان، ۱۳۶۹) و "خرد جامعه‌شناسی" (اباذری، ۱۳۷۷) از نادر مواردی باشند که توجه خاصی به مبحث پوزیتیویسم داشته‌اند. با این حال رویکرد بیشتر فلسفی - روش‌شناختی و معرفت‌شناسانه آن‌ها باعث تمایز اساسی مطالعات مورد اشاره با مبحث حاضر است.*

این مطالعه با هدف کلی بررسی وضعیت جامعه‌شناسی در ایران، پرسش‌های جزئی‌تری را در بطن خود دارد که عبارتند از: آیا نقدهای پوزیتیویسم وارد قلمرو جامعه‌شناسی ایران شده است؟ آیا این نقدها بر تحقیقات تأثیری داشته است؟ آیا پوزیتیویسم (نسبت به سایر رویکردها) غلبه دارد؟ و فرایند تغییرات آن در مدت حضور این رشته در ایران چگونه بوده است؟

* محققان متعددی درباره جامعه‌شناسی ایران به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند و برخی آرای آن‌ها جدی و قابل تأمل است. از جمله این افراد می‌توان به اسامی زیر اشاره کرد: آزادارمکی (۱۳۷۲، ۱۳۷۸)، اباذری (۱۳۸۲)، ادریسی (۱۳۷۸)، جاراللهی (۱۳۷۰)، رزاقی (۱۳۷۵)، رفیع‌پور (۱۳۸۱)، صدیق سروستانی (۱۳۸۰)، عبداللهی (۱۳۷۵)، فاضلی (۱۳۸۰)، فضیلت‌خواه (۱۳۷۱)، قاضی‌پور (۱۳۸۱)، لهسایی‌زاده (۱۳۷۴) و ودادهیر (۱۳۷۷). اما به دلیل حوزه خاص و محدود این مطالعه، از پرداختن به آن‌ها خودداری می‌کنیم.

اطلاعات این مطالعه، به دلایلی مانند سابقه و اهمیت دانشگاه تهران و نیز تشابهات بین دانشکده‌های علوم اجتماعی، از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران جمع‌آوری شده است. از نظر زمانی، سعی شده که کار را از ابتدای ورود جامعه‌شناسی به ایران شروع کنیم؛ ضمن این‌که برای کاهش حجم کار از نمونه‌گیری سیستماتیک استفاده کرده‌ایم. از میان مجلات علوم اجتماعی به بررسی مقالات جامعه‌شناختی مجله نامه علوم اجتماعی، پرداخته‌ایم. زیرا این مجله به دلیل قدمت بیشتر، منطقاً حاوی بیشترین مقالات و گویاترین گزینه برای مطالعه آراء و نظریات جامعه‌شناسی ایران است.

در بررسی پایان‌نامه‌ها نیز دانشکده علوم اجتماعی تهران مدنظر بوده است. چرا که علاوه بر دلایل قبلی، حجم پایان‌نامه‌ها و دوره طولانی‌تر فعالیت این دانشکده جامعه آماری کامل‌تری را در اختیار محقق قرار می‌داد. از میان کل موارد موجود در مقطع کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، تعدادی (۱۷۳ مورد از بین ۳۷۴ مورد) را به عنوان نمونه انتخاب کردیم. از میان مؤسسات تحقیقاتی نیز مؤسسه مطالعات اجتماعی همین دانشکده انتخاب شده و مجموعه تحقیقات جامعه‌شناختی موجود آن مطالعه شده است.

مبانی نظری: ویژگی‌های پوزیتیویسم

اصطلاح "پوزیتیویسم" از اوایل قرن نوزدهم وارد تاریخ تفکر فلسفی شده است. از نظر لغوی ریشه‌های لاتینی این اصطلاح مصدر "Ponere" است که معنای "نهادن" و "وضع کردن" می‌دهد. در زبان‌های فرانسه و انگلیسی این اصطلاح به ترتیب از واژه‌های "Positif" و "Positive" اخذ شده است که در هر دو زبان به معنای قطعی و یقینی است (ادیب سلطانی، ۱۳۵۹: ۳۸). نزد "سن‌سیمون" و "کنت" مفهوم "مثبت" حداقل دو معنای اصلی داشت. از یک طرف پوزیتو، به اطمینان ناشی از دانش علمی اطلاق می‌شد و از طرف دیگر، نقطه متقابل "منفی" بود که به معنای انتقادی و ویرانگر به کار برده می‌شد (گولدنر، ۱۳۶۸: ۱۳۷). تفاوت معنای مثبت با منفی که مستقیماً از سنت فرانسوی برخاسته، می‌تواند آشکال زیر را به خود بگیرد:

- هستی‌شناختی: مثبت برابر با علمی است و از متافیزیک متمایز است، یعنی ابژه‌هایی وجود دارند که برای علم قابل دسترسی‌اند و ابژه‌هایی نیز وجود دارند که قابل دسترسی نیستند.

– **معرفت‌شناختی:** مثبت برابر با علمی است و از غیرعلمی جدا شده است. یعنی روش‌ها و فنون درست و نادرست تحقیق وجود دارند.

– **عملی:** مثبت برابر با سازنده و مخالف با انتقادی و مخرب است (برایان، ۱۹۸۵: ۱۶۴).
پوزیتیویسم در حوزه فلسفه دو بعد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دارد. در بعد اول پوزیتیویسم در ارتباط با معرفت‌شناسی‌ای است که تجربه را زیربنای همه دانش‌ها قرار می‌دهد و در بعد دوم مرتبط با هستی‌شناسی معاصر است، که به تقسیم بین ابژه‌های قابل مشاهده و ابژه‌های غیرقابل مشاهده، که دسترسی به دانش درمورد آن‌ها امکان‌پذیر نیست، معتقد است. رجوع به آرای “کولاکوفسکی”^۱ فیلسوف لهستانی دو بُعد فوق را روشن‌تر می‌سازد. او قواعدی را برای پوزیتیویسم برمی‌شمارد:

قاعده اول – پدیدارگرایی: طبق این قاعده ما فقط مجاز به ثبت و ضبط پدیده‌هایی هستیم که واقعاً به تجربه آشکار شده‌اند. لذا چیزی به نام “ذات” برای دانش بی‌معناست، آنچه هست “نمود” است و صحبت کردن از ذات و ماهیت، بُردن دانش به سوی ابهام است.

قاعده دوم – نام‌گرایی: این قاعده که سازگار با قاعده نخست هم هست، بدین معناست که مفاهیم مورد استفاده ما، تهی هستند و به ذات یا واقعیت مشخصی اشاره نمی‌کنند. برای مثال در مورد مفهوم “برگ”، در جهان بیرون چیزی به نام برگ وجود ندارد که واجد ویژگی‌های ذاتی باشد، آنچه هست، واقعیت‌های فردی متفاوت است که ما به آن‌ها برگ می‌گوییم. به همین ترتیب مفاهیم کلی هم که در علم به کار می‌رود نمی‌تواند مراجع واقعی بیشتر از واقعیت‌های فردی داشته باشد. لذا نزد پوزیتیویست‌ها، مفاهیم کلی، مفاهیمی تهی هستند که ما به آن‌ها اعتبار می‌دهیم. هر علمی روش خلاصه‌کردن و ثبت تجارب است و چیز بیشتری به ما نمی‌دهد.

قاعده سوم – رد قضاوت‌های ارزشی و دانش احکام هنجاری: طبق این قاعده، ما مقید به رد مفروضات ارزشی به عنوان ویژگی‌های جهان هستیم، زیرا قابل کشف نیستند.

قاعده چهارم – اعتقاد به وحدت ماهوی روش علمی: باور به وحدت روش علم خود با مشکلاتی مواجه بوده است. برخی از پوزیتیویست‌ها مثل سن‌سیمون معتقدند که وحدت علم

1. Kolakowski
2. Essence
3. Appearance

ناشی از قانون واحد بنیادی آن است که تمام قوانین دیگر نهایتاً از آن ناشی می‌شوند، در حالی که کولاکوفسکی صرفاً به وحدت روش علمی اعتقاد دارد (برایانت: ۶-۲).

"گیدنز" در مقدمه کتاب خود با عنوان "پوزیتیویسم" ضمن اشاره به تحقیرآمیز شدن واژه پوزیتیویسم همچون واژه "بورژوازی"، تلاش کرده است، با لحاظ کردن تفاوت معانی و آراء، نظمی را بر کاربست‌های متفاوت استفاده از واژه "پوزیتیویسم" حاکم گرداند. او می‌گوید: من پوزیتیویسم را، به مثابه فلسفه، برای دو عنصر اصلی به کار می‌برم:

۱- آنچه کولاکوفسکی قاعده پدیدارگرایی می‌نامد، که بیانگر انحصار تجربه به عنوان زیربنای دانش است. بدین معنا که فقط چیزی که از طریق یک یا چند حس، کم و بیش مستقیم، بتواند با واقعیاتِ بلاواسطه درک شده توسط مدرک، ارتباط برقرار کند، شایستگی دانش شدن را دارد.

۲- این ایده که قضاوت‌های ارزشی هیچ محتوای تجربی ندارند که آن‌ها را برای هر نوع آزمون اعتبار مبتنی بر تجربه مستعد سازد. هیچ مشاهده حسی‌ای وجود ندارد که بتواند به محتوای قضاوت‌های ارزشی یا بیانات هنجاری دسترسی مستقیمی داشته باشد (گیدنز، ۱۹۷۵: ۲-۳).

از نظر گیدنز هم، معنای پوزیتیویسم در فلسفه و جامعه‌شناسی متفاوت است. در جامعه‌شناسی، پوزیتیویسم ممکن است به طور عمده در ارتباط با این عقیده باشد، که مفاهیم و روش‌های به کار رفته در علوم طبیعی می‌تواند برای تشکیل و ایجاد "علم بشری" یا "علم طبیعی جامعه" به کار گرفته شود. در حالی که در فلسفه، پوزیتیویسم حول این "فرض" می‌گردد که مفاهیم و مفروضات علم، چارچوبی را با ارجاع به آنچه ماهیت هر شکلی از دانش ممکن است تعیین کند، تشکیل می‌دهد (همان: ۳).

دلتی و استریدام در یکی از آخرین تلاش‌ها، ملاک‌هایی را برای پوزیتیویسم برشمرده‌اند. به نظر آن‌ها پوزیتیویسم به لحاظ تاریخی حاوی شش معناست که عبارتند از: (۱) وحدت علم: براساس قائل بودن به جهان دارای نظم علی، متجانس و یک بعدی که واحد بنیادی تجربه آدمی را فراهم می‌کند (۲) تجربه‌گرایی: ضدیت با متافیزیک که در دو شکل پدیدارگرایی و طبیعت‌گرایی خود را نشان می‌دهد (۳) عینی‌گرایی: بر مبنای جدایی عین و ذهن، تاکید بر ابژه و نفی سوژه خودبنیاد (۴) فراغت ارزشی: مبتنی بر ایده لزوم حفظ جدایی منطقی واقعیات و

ارزش‌ها و تولید گزاره‌ها طبق الگوی طبیعی فارغ از تمایلات و ارزش‌های شخصی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی (۵) ابزارگرایی: توجه و تأکید اصلی بر دستکاری جهان به جای فهم؛ یعنی تئوری، چیزی بیش از ابزار تولید نیست (۶) فن‌گرایی: توجه و تأکید بر فنون به جای رشد و توسعه دانش (دلنتی و استریدام، ۲۰۰۳: ۴-۱۳). از جمله امتیازات بحث این دو متفکر این است که بیش از موارد قبلی به مسائل روش‌شناختی اشاره کرده‌اند و به همین دلیل کاربرد بیشتری برای مبحث حاضر دارد.

ما براساس ویژگی‌های شش‌گانه فوق‌الذکر تلاش می‌کنیم موضوع را در قالب نظریات موافق و مخالف، بار دیگر صورت‌بندی کنیم، سعی بر این است که نظریات سه گروه پوزیتیویست‌ها، تفهیمی‌ها و انتقادی‌ها را در همه موارد مطرح کنیم. یادآوری می‌شود که این صورت‌بندی عمدتاً مبتنی بر ایده‌های اندیشمندانی است که به نحوی از انحاء جامعه‌شناس بوده، یا گمان می‌رود جامعه‌شناس هستند. لذا اگر چه از لحاظ تاریخی، می‌توان مبحث را به چند سده قبل از رواج جامعه‌شناسی برگرداند، تمرکز اصلی ما بر ایده‌های پس از ظهور جامعه‌شناسی است.

۱- وحدت علم. آراء پوزیتیویست‌ها، تفهیمی‌ها و انتقادی‌ها، همه بر ویژگی "وحدت علم"

به عنوان یکی از مفروضات پوزیتیویسم تأکید داشته و دارد. در میان دسته نخست، ریشه‌های اثبات‌گرایی جامعه‌شناسی را باید نزد "سن‌سیمون" یافت. الگوی اصلی سن‌سیمون در تشکیل علم جدید انسان، زیست‌شناسی و فیزیولوژی بود. از این‌رو وی این علم جدید را «فیزیک اجتماعی» می‌نامد. این تمثیل مبنای بخش مهمی از نظریاتی است که وی در مورد این علم جدید و در حوزه آن مطرح می‌کند. از نظر او روابط اجتماعی باید به عنوان عنصر فیزیولوژیک مورد ملاحظه قرار گیرد (آبراهام، ۱۹۷۵: ۲۱). کنت، به تبع سن‌سیمون، ضمن این‌که پدیده‌های اجتماعی را از پدیده‌های نجومی، فیزیکی، شیمیایی و زیست‌شناختی پیچیده‌تر می‌داند، معتقد است که دانش این پدیده‌ها تا دوره او پا به عرصه فلسفه اثباتی نگذاشته است. به عبارتی هنوز هم منحصرأ روش‌های دینی و متافیزیکی در مطالعه موضوعات اجتماعی رایج و معمول‌اند. از نظر وی تنها یک علم باقی مانده «تا مجموعه علم مبتنی بر مشاهده تکمیل گردد و آن فیزیک اجتماعی است...» (بومر، ۱۳۷۹: ۶۶۲). دلالت واقعی این دو رأی، در حقیقت، یگانگی علم است.

دورکیم هم روش خود را با سه صفت متمایز می‌سازد: نخست، «این روش از هرگونه فلسفه‌ای آزاد است» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۶۹). دوم، این‌که «روش ما عینی است و این تصور بر کل آن حکم فرماست که وقایع اجتماعی شیء‌اند و باید با آن‌ها مانند شیء رفتار کرد» (همان: ۷۱). ویژگی سوم مربوط به خود جامعه‌شناسی است. او در اینجا جامعه‌شناسی را علم قلمداد کرده است و موانع آن، برای تبدیل شدن به علم را رد می‌کند. این صفت عمدتاً متوجه رد تأویل‌گرایی و خصوصاً تمایز روش جامعه‌شناسی از روان‌شناسی است (کچویان، ۱۳۶۹: ۳۲۶).

دیلتای، از سنت تفهیمی، در کتاب مقدمه می‌گوید، رهایی «علوم فردی» در اواخر قرون وسطی^۱ انجام گرفت. برای مدتی طولانی، تا قرن بیستم، مطالعه جامعه و تاریخ در لفافه متافیزیک پیچیده شده بود. متأسفانه وقتی علوم جامعه و تاریخ (علوم انسانی) آزاد شدند، فقط نوع بانداژ آن تغییر کرد. بانداژ جدید که به وسیله علوم طبیعی بر علوم انسانی تحمیل شده بود در شدت و حدت، کمتر از نوع قدیمی نبود. وی «کنت، میل و اسپنسر» را متهم می‌کند که در مورد تشابه روش علوم انسانی و علوم طبیعی اشتباه قضاوت کرده‌اند (برایانت: ۶۶). با این حال رویکرد دیلتای هنوز هم به شکلی ظریف‌تر پوزیتیویستی بود. برای نمونه «گادامر» معتقد است که روش «بازسازی» دیلتای نتوانسته است از آن چارچوب فراتر رود. فهم دیلتایی، به نظر گادامر، دارای مشکلی اساسی است، زیرا آنچه حاصل می‌شود، انعکاسی از سوژه است، نه شناخت واقعی برآمده از گفتگو با موضوع (پالمر، ۱۳۷۷: ۲۱۳). بنابراین از نظر گادامر روش دیلتای کماکان آلوده به نوعی بازنمایی به سیاق پوزیتیویستی است.

«ریکرت» یک قدم فراتر رفته بود. او تفاوت بین علوم فرهنگی و طبیعی را دو چیز می‌دانست: تفاوت اول صوری (منطقی) است؛ روش‌های علوم طبیعی برای اشیاء به کار می‌روند، اشیائی که به وسیله قوانین جهان‌شمول تعیین می‌شوند، در حالی که روش تاریخی برای چیزهایی به کار می‌رود که حوادث خاص غیرقابل تکراراند (برایانت: ۶). نتیجه این‌که، پایه تمایز میان دو دسته علوم، تفاوت در موضوعاتی نیست که این دو نوع علم به مطالعه آن‌ها می‌پردازند، بلکه اساس این تمایز منحصرأ اختلاف روش آن‌ها است. «شیوه‌ای که به وسیله آن علوم مختلف مفاهیم خود را می‌سازند» (فروند، ۱۳۷۲: ۹۷).

در ادامه «وبر»، علی‌رغم اتهام پوزیتیویست بودن‌اش، همواره به مخالفت خود با تعصب طبیعت‌گرایانه، افتخار می‌کرد، تعصبی که طبق آن همه علوم بایستی از همه جنبه‌ها طبق الگوهای

علوم فیزیکی طرح‌ریزی شوند. تعصبی که فقط علم را از شکل واقعی خود می‌اندازد، علمی که به طور همزمان هم فردی و هم مقید به ارزش‌های عینی، معنای عمل انسان و نتایج آن می‌باشد (فرون، ۱۳۷۲: ۸۱).

از موضع نقد، هورکایمر در یکی از مقالات خود به نام "نظریه سنتی و انتقادی"، نظریه سنتی را، به مثابه نگرش ضمنی یا صریح به علوم طبیعی مدرن تعبیر می‌کند که در فلسفه مدرن به صورت پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی بیان شده است. او بیش از هر چیز نگران گسترش این برداشت از نظریه، در علوم اجتماعی است (باتامور، ۱۳۸۰: ۴۷). نقد دقیق‌تر و جامع‌تر او در اواخر دهه ۱۹۳۰، متوجه تمام برداشت‌های علم‌گرایی بود، یعنی ایده روش علمی عام و مشترک برای علوم اجتماعی که توسط اعضای حلقه وین، در برنامه تدوین و ارائه یک علم واحد مطرح شده بود (باتامور، ۱۳۷۳: ۳۳). سی رایت میلز هم دقیقاً بر همین نکته دست گذاشته، می‌نویسد: هدف "تجربه‌گرایی انتزاعی" این است که فلسفه علوم طبیعی را با علوم اجتماعی انطباق داده و روش جدیدی برای مطالعات اجتماعی به دست بدهد (میلز، ۱۳۶۰: ۸۱).

مارکوزه نیز به ویژه در کتاب خرد و انقلاب در مخالفت با علوم اجتماعی پوزیتیویستی استدلال نمود که گرایش فلسفه پوزیتیویستی آن است که مطالعه جامعه را با مطالعه طبیعت یکسان فرض کند. بدین معنا که مطالعه اجتماعی بایستی به صورت علمی درآید که درصدد کشف قوانین اجتماعی است، قوانینی که اعتبارشان می‌بایست همانند اعتبار قوانین فیزیکی باشد (مارکوزه، ۱۳۵۷: ۲۰). به همین ترتیب نقد هابرماس به تفکیک پوزیتیویستی بین واقعیات و تصمیمات و انتخاب‌های ارزشی، به ویژه در دوره اول فکری خویش بر ایده وحدت علم ناظر بود. به نظر وی این ایده ما را در حصار تنگ علوم تحلیلی - تجربی حبس خواهد کرد. البته ادعای او این نیست که روش‌های علمی علم "قانونمند" هرگز برای مطالعه موضوعات انسانی مناسب نیستند (سروش، ۱۳۷۹: ۷-۳۰۶).

وگلین^۲ هم، در صف منتقدین ضمن اشاره به تخریبی بودن پوزیتیویسم، از اعتقاد پوزیتیویست‌ها به دو فرض بنیادی نام می‌برد: «نخست، گستردگی چشمگیر علوم طبیعی باعث این تصور شد که روش‌های به کار رفته در این علوم دارای توانایی‌های عالی هستند و همه

علوم دیگر، در صورتی که این الگو را دنبال کنند، موفق خواهند بود. دوم این که، روش‌های علوم طبیعی معیاری برای احکام نظری در کل هستند. از ترکیب این دو فرضیه، ادعاهایی به وجود آمد، از جمله این که مطالعه واقعیت هنگامی به حد کفایت می‌رسد که از روش‌های علوم طبیعی استفاده کند و موضوعاتی مانند متافیزیک دیگر قابل پرسش نیستند، این‌ها مسائل مهمی نیستند چون با این الگو قابل اکتشاف نیستند و در نهایت، اصلاً چنین حوزه‌هایی وجود ندارند» (وگلین، ۱۹۸۷: ۴).

۲ - تجربه‌گرایی. نقطه آغاز اندیشه اجتماعی از دیدگاه کنت در همان معضل قدیمی ضرورت کنار نهادن اندیشه دینی، که در تراحم با اندیشه علمی بود، نهفته است. کنت می‌بایست همزمان به جنگ نظام قدسی و متافیزیکی می‌رفت و از سوی دیگر یک جایگزین اثباتی علمی بنیان می‌نهاد. او برای تحقق بخشیدن به طرح نظام اندیشگی خود سه فرضیه را مطرح کرد: نخست: ایجاد هماهنگی بین دو نظام قدسی و اثبات‌گرا، دوم: تعمیم نظام قدسی و سوم: تعمیم نظام اثبات‌گرا (امزیان، ۱۳۸۰: ۳۳). در پایان، کنت راه حل سوم را انتخاب کرد. به نظر وی مانعی بر سر راه عمل به این راه حل نبود.

تلاش‌های کنت با موفقیت توأم نبود زیرا همان‌طور که هابرماس گفته است، پوزیتیویسم در آثار کنت آمیخته به نوعی فلسفه تاریخ است که هدف آن توضیح تحول علوم بر پایه تکامل نوع بشر است. اما «فلسفه تاریخ کنت، اگر با معیارهای علوم تجربی - تحلیلی سنجیده شود صرفاً "نظریه‌ای مابعدالطبیعی" و غیرعلمی جلوه خواهد کرد» (اباذری، ۱۳۷۷: ۳۷). «تلاش برای تضمین عینیت علم و حفظ آن از متافیزیک، پوزیتیویسم را وامی‌دارد تا به امور واقع یا داده‌های حسی، خصلتی هستی‌شناسانه ببخشد و بدین وسیله از خطر در غلتیدن به ذهن‌گرایی پرهیز کند. اما این ترفند مسئله را حل نمی‌کند، بلکه صرفاً آن را به عرصه‌ای دیگر، یعنی عرصه هستی‌شناسی، انتقال می‌دهد» (همان: ۳۸-۹).

دورکیم، شاگرد کنت، افراط بیشتری در اثبات‌گرایی داشت. حقیقت اشتیاق دورکیم به سنت پوزیتیویستی در بحث وی پیرامون رابطه جامعه‌شناسی با فلسفه نیز کاملاً به چشم می‌خورد. به نظر او جامعه‌شناسی باید از فلسفه کاملاً جدا و مستقل باشد (کچویان، ۱۳۶۹: ۳۲۴). جدایی جامعه‌شناسی از فلسفه در واقع به معنای ابتناء و معادل شدن آن با تجربه‌گرایی بود.

پوزیتیویسم منطقی شکل افراطی تجربه‌گرایی است که بر طبق آن نه تنها می‌توان نظریه‌ها را از آن جهت که با تکیه بر واقعیات حاصل از مشاهده قابل اثبات‌اند، تصویب و توجیه نمود، بلکه پنداشته می‌شود که آن‌ها فقط در صورتی معنی دارند که بدین شیوه اخذ شده باشند (چالمرز، ۱۳۷۴: ۴). پوزیتیویست‌های منطقی در ضدیت با فیلسوفان ایدئالیست، «مابعدالطبیعه متعالیه»^۱ را طرد و تخطئه می‌کردند، چرا که می‌گفتند احکام آن فاقد معنی است... مراد آن‌ها از احکام فلسفی فاقد معنی این بود که، این احکام فاقد معنای محصل یا معرفت‌بخش است. هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند احکامی از این گونه را که مطلق و مترفع از زمان است، تحقیق‌پذیر سازد (خرم‌شاهی، ۱۳۶۱: ۱۲-۹). آموزه‌های منطقی «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین، بُرنده‌ترین سلاح حلقه منطقی وین، بر ضد مابعدالطبیعه و الهیات بود، که طبق آن، مابعدالطبیعه نه تنها کاذب و باطل بلکه دقیقاً بی‌معنا و بی‌هوده و پوچ هستند (فره، ۱۳۷۷: ۴۱). آن‌ها علی‌رغم تغییر فکر ویتگنشتاین در کتاب پژوهش‌های فلسفی و طرح مقوله «بازی‌های زبانی»، کماکان بر تجربه‌گرایی منطقی سفت و سخت خود استوار ماندند.

اصل تحقیق‌پذیری^۲ به همراه دو اصل دیگر، یعنی نظریه وحدت علوم و بی‌ارزش بودن متافیزیک، سه اصلی بودند که پوزیتیویست‌های منطقی، به شدت به آن‌ها پایبند بودند (همان: ۴۱). ولی با این حال تحقیق‌پذیری مهم‌ترین ملاکی است که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند. این اصل می‌گوید شرط لازم برای معنی محصل داشتن هر جمله، گزاره یا قضیه‌ای این است که باید به صورت قضیه‌ای بیان شود که تحلیلی باشد و یا از نظر تجربی تحقیق‌پذیر (خرم‌شاهی، ۱۳۶۱: ۲۴). به اعتقاد پوزیتیویست‌های منطقی، این اصل، محال بودن متافیزیک را مبرهن ساخته و ثابت می‌کند که علم تجربی، تنها روشی است که به مدد آن می‌توان معرفتی در باب جهان حاصل کرد (همان: ۵-۲۴).

در بین منتقدان، در آرای مارکوزه نکاتی اساسی درباره تجربه‌گرایی، به چشم می‌خورد. از نظر وی، آنچه در ابتدا، توسط کنت، فلسفه مثبت نام گرفته بود، با آنچه که در مراحل بعدی پوزیتیویسم خوانده می‌شد، صورتی کاملاً متفاوت داشت، اما در عین این تفاوت دارای ویژگی مشترکی نیز بودند. «ویژگی مشترک این دو گذشته از حمله آن‌ها علیه "تقدم‌گرایی

1. Transcendental Metaphysics
2. Verification

مابعدالطبیعی^۱، سوق‌دادن اندیشه به سوی امور واقع و تعالی تجربه به پایگاه غایت دانش است... بی‌گمان روش مثبت بسیاری از وهم‌های خداشناسانه و مابعدالطبیعی را از میان برداشت ... تحت تأثیر خوی علمی نوین، پوزیتیویسم می‌توانست، همچنان که کنت ادعا کرده بود، ادعا کند که یکپارچگی فلسفی دانش بشری به شمار می‌آید. این یکپارچگی می‌بایست از راه کاربرد همه‌جایی روش علمی و از طریق طرد هر امری که نمی‌شد آن را با مشاهده تأیید کرد، به دست آید» (مارکوزه، ۱۳۵۷: ۴۰۰). «پوزیتیویسم سرچشمهٔ یقین را از موضوع اندیشه، به موضوع ادراک حسی انتقال می‌دهد. در اینجا مشاهدهٔ علمی، یقین به بار می‌آورد.» (همان: ۴۲۹). از جملات بالا برمی‌آید که مارکوزه در واقع پوزیتیویسم را معادل تجربه‌گرایی می‌گیرد. هورکایمر نیز می‌نویسد: «پوزیتیویسم جهان را تنها به عنوان پدیده‌های مسلم و ملموس در عرصهٔ تجربه مشاهده نموده و هیچ‌گونه تمایزی بین "ذات" و "عرض" قائل نیست» (باتامور، ۱۳۷۳: ۴۶). سرانجام، از نظر هابرماس، «فلسفهٔ پوزیتیویستی درصدد تهیهٔ معیاری برای جدایی و فاصلهٔ سفت و سخت بین علم و متافیزیک است...» (هلد، ۱۹۸۰: ۳۰۰).

۳- عینی‌گرایی. عینی‌گرایی پیش از همه در روش دورکیم دیده می‌شود. او معتقد بود برای عینیت در علوم اجتماعی می‌توان از آمار استفاده کرد (کتاب خودکشی). از نظر وی "ترخ‌ها" هم چون شاخص پدیده‌هایی که ابعاد آن‌ها به صورت بلاواسطه قابل درک نیستند، عمل می‌کنند (برایانت: ۳۵). دورکیم باور داشت که، چون از طریق حواس ماهیت خارجی اشیاء بر ما آشکار می‌شود، "برای رسیدن به عینیت، علم بایستی از ادراک حسی^۲ شروع کند، نه از مفاهیمی که مستقل از ادراکات حسی شکل گرفته‌اند؛ از طریق داده‌های مشاهده‌پذیر است که تعاریف اولیه حاصل می‌شود. ما نیازمند مفاهیمی هستیم که بیانگر و منعکس‌کنندهٔ اشیاء چنان‌که هستند، باشند، نه چنان‌که در زندگی عملی مفیداند"^۳ (همان: ۳۷).

لاندبرگ که خود به پوزیتیویست بودن اذعان دارد به طور روشن مدل استقرا تحقیق‌پذیری و تراکم‌پذیری علم و همچنین نسخهٔ ایده‌آل فراغت ارزشی را تأیید کرده است. وی

1. Metaphysical Apriorism

2. Sense preception

۳. تفاسیر کاملاً متضادی از آراء دورکیم به عمل آمده است. "جان رکس" او را پوزیتیویستی تمام و کمال می‌داند، در حالی که "مسترویچ" او را در کنار شوپنهاور، سردستهٔ اصحاب دل می‌داند (بنگرید به اباضری ۱۳۷۷: فصل دوم).

تحقیق‌پذیری را هم به معنای قابلیت تکرارپذیری^۱ و هم به معنی عینیت می‌داند (ترنر و پارک، ۱۹۹۰: ۱۴۶).

ویندلباوند با تأکید بر مرجع ذهنی علوم انسانی (فروند، ۱۳۷۲: ۹۳) و ریکرت با اشاره به تکرارناپذیری، ارزشی‌بودن، معناداری و مرتبط با فرهنگ‌بودن امور تشکیل‌دهنده علوم فرهنگی (برایان: ۶)، ضمن توجه به ویژگی‌های علوم انسانی، به عینیت‌گرایی پوزیتیویسم هم اشاره می‌کنند. به همین ترتیب وبر در دفاع از سنت تفهیمی این فرض را که همه علت‌ها در جهان تاریخی واقعی، طبق قوانین علی دقیق، قابل شناخت و بیان است، رد می‌کند. وی در قلمروهای انسانی، واقعیت و حقیقت را به قواعد و هنجارهای ذهنی مربوط می‌داند، که اگر با قواعد شناخته شوند، عینی می‌گردند. او علت‌یابی در علوم اجتماعی را همیشه همراه با احتمال می‌دید، بدین دلیل که جهان انسان، توأم با حوادث غیرمنتظره است.

عینیت‌گرایی را می‌توان معادل مفهوم "شی‌شدگی" در آموزه‌های مکتب فرانکفورت دانست. مفهومی که خود ریشه در آراء مارکس دارد. برای مثال هورکایمر معتقد بود که پوزیتیویسم با افراد فعال انسانی به مثابه واقعیات و موضوعات صرف اسیر چارچوب جبرگرایی مکانیکی برخورد می‌کند (باتامور، ۱۳۷۳: ۴۶). "تبدیل‌شدن جامعه به طبیعت ثانویه" در آرا لوکاس نیز به همین موضوع اشاره دارد.

"مارکوزه" بحث را با آموزه‌های "هگل" پیوند می‌دهد. به نظر وی فلسفه مثبت، واکنشی آگاهانه در برابر گرایش انتقادی عقل‌گرایی آلمانی و فرانسوی بوده است. «... در این شرایط فلسفه مثبت خود را به گونه‌ای نجات‌دهنده ایدئولوژیک متناسب وضع موجود شناساند... آن‌ها [یعنی پوزیتیویست‌ها] باید به افراد می‌آموختند که پدیده‌های جهان‌شان را به گونه عین‌های خنثی در نظر بگیرند و بررسی کنند، عین‌هایی که تحت چیرگی قوانین همیشه معتبر قرار دارند» (مارکوزه، ۱۳۷۵: ۲۹۹).

۴- فراغت ارزشی. علاوه بر توصیه اکید پوزیتیویست‌ها به عینیت و فراغت ارزشی، بیشترین تأکید بر این مقوله از طرف غیرپوزیتیویست‌ها و از موضع نقد صورت گرفته است. برای مثال هورکایمر در یکی از سه نقد خود می‌گوید: پوزیتیویسم بین امر واقع و ارزش، تمایز مطلقی برقرار می‌سازد و از این رو دانش را از علایق انسانی منفک می‌سازد (باتامور، ۱۳۷۳).

۴۶). هابرماس نیز معتقد است که «میان دانش و وابستگی‌های انسان نسبتی وجود دارد و این‌ها از هم جدایی‌ناپذیراند. تعلقاتی که انسان دارد، نه تنها او را به سوی معرفت‌های متفاوت می‌فرستد، بلکه حتی بینش او را درباره موضوعی که کاوش می‌کند به احتمال دگرگون می‌کند ... این تعلقات هم موضوع و هم روش را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یعنی موضوع را چهره‌ای خاص بخشیده و روش مناسب با آن موضوع را در اختیار قرار می‌دهد» (سروش، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

میلز موضوع را از زاویه دیگری به نقد می‌کشد. به نظر میلز نحوه انجام پیمایش‌های کلان و دیگر تحقیقات تجربی هیچ‌گاه امکان بینش انتقادی به این افراد نمی‌دهد (برایانست: ۱۴۳). به نظر وی این مطالعات به دلیل وابستگی مالی بیش از حد از لحاظ علمی فاقد ارزش است، زیرا محققان به علت هزینه سنگین تحقیقات‌شان حق انتخاب و طرح مسائل واقعی را نداشته و لاجرم مسائلی را تحقیق می‌کنند که متضمن منافع اقتصادی و عقیدتی صاحبان قدرت است. چیزی که می‌توان آن را بی‌تفاوتی اخلاقی دامنه‌دار محققین علوم اجتماعی درباره جهت و ماهیت مطالعات اجتماعی خواند. او ایده جامعه‌شناسی فارغ از ارزش را باعث جدایی جامعه‌شناسان از جامعه بزرگ‌تر خویش می‌داند، زیرا هنگام توسل به این ایده، درصددند بیگانگی خود از جامعه را به اصلی روشنفکرانه ارجاع دهند (میلز: ۱۳).

همچنین، مهم‌ترین انتقاد گولدرن در کتاب بهران جامعه‌شناسی غرب و سایر آثارش به مفهوم «فراغت ارزشی»^۱ وبر است. به نظر می‌رسد او از آن گروهی است که حتی وبر را هم پوزیتیویست می‌داند.^۲ گولدرن در یکی از مقالاتش می‌نویسد: «افسانه‌ای که وبر فراغت ارزشی نام نهاد، چیزی جز عبور از هزاره‌ای منطقی نیست؛ عده کمی به آن می‌رسند و آن‌ها هم هرگز بر نمی‌گردند، اما رسیدن به این توفیق هنوز هم برای بسیاری از جامعه‌شناسان امری مقدس قلمداد می‌شود، به ویژه، هرچه آن‌ها مسن‌تر می‌شوند، انگیزه‌شان برای این سفر زیارتی بیشتر می‌شود. امروزه همه بزرگان جامعه‌شناسی [آمریکا] از پارسنز تا لاندنبرگ، وارد یک بیگانگی ضمنی شده‌اند تا به ما این نکته را بقبولانند، که به عنوان یک جامعه‌شناس، نباید مرتکب قضاوت ارزشی شویم» (گولدرن، ۱۹۷۳: ۳). گولدرن معتقد است: «حتی امروزه هم موضوع

۱. تفاسیر ملایم‌تری نیز از ایده فراغت ارزشی وبر وجود دارد که چندان هم با برداشت گولدرنی سازگار نیست. با این حال عده بسیاری (از جمله در ایران) همین برداشت را دارند.

فراغت ارزشی، به عنوان علمی که میراث پوزیتیویسم را به دوش می‌کشد، در خدمت منحرف ساختن توجه از ابعاد ایدئولوژیک تصمیم‌گیری است و توجه را از تفاوت‌های اصلی در ارزش‌های نهایی و نتایج غیرمستقیم سیاست‌های اجتماعی که تحقیقاتش بدان مشغولند، منحرف می‌سازد» (گولدر، ۱۳۶۸: ۶۲۷). او می‌پرسد: آیا اعتقاد به فراغت ارزشی بدین معناست که جامعه‌شناسی از نقطه‌نظر واقعیت، رشته‌ای کاملاً و واقعاً فارغ از ارزش است و در کمال توفیق از دخالت فرضیات غیرعلمی، در انتخاب، مطالعه و گزارش یک مسئله جلوگیری می‌کند؟ آیا بدین معناست که جامعه‌شناسی بایستی چنین عمل کند. واضح است که جامعه‌شناس نمی‌تواند از دخالت ارزش‌ها در مطالعه جلوگیری کند (گولدر، ۱۹۷۴: ۴). مسئله فراغت ارزشی به نظر وی رمز عبور و عذر و بهانه خوبی است، برای نیاندیشیدن بلندمدت، و مسئولیت حرفه‌ای، مجوز آقامنشانه‌ای است برای فرار از مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی (همان: ۶).

۵- ابزارگرایی. یکی از معانی مدنظر اثبات‌گرایان اولیه، کاربرد و فایده علم بود. «اصطلاح اثبات‌گرایی که کنت آن را به کار برد، مبین این است که وی خواهان برآوردن نیازهای واقعی و واقع‌گرایانه عقل انسانی و نیز خواهان اکتفا به این نیازها بود. وی وسیله‌ای جز شناخت واقعیات عینی را در برآوردن این نیازها قبول نداشت. سود و واقعیت دو اصطلاحی هستند که مضمون و معنای اصطلاح اثبات‌گرایی را دربردارند» (امریان، ۱۳۷۹: ۳۸). این ایده متضمن نگاهی کاملاً ابزارگرایانه به علم به ویژه نظریه است. در همین راستا بود که نخستین جامعه‌شناسان آمریکایی، به ویژه، "لستر وارد، اسمال و گیدینگز، که دست‌کم در اوایل رسماً کنتی بودند، اذعان داشتند که کشف قوانین سازمان انسانی می‌تواند برای پیشرفت بهتر جامعه مفید باشد. در نهایت، ماهیت چنین تئوری کلی‌ای، پوزیتیویسم کنت، ارگانیسم اسپنسر و فردگرایی بود که به طرز خاصی ترکیبی آمریکایی یافته بود (ویدیچ و لایمن، ۱۹۸۵: ۱۷).

به نظر میلز تحقیقات اجتماعی جدید فاقد هر گونه نظریه راهنما هستند (همان ابزارگرایی مورد نظر دلتی و استریدام است)، فرض عمده آن‌ها این است که می‌توان تحقیقات پراکنده در اقصی نقاط عالم را به تدریج جمع‌آوری کرده و سپس براساس آن‌ها دانش متشکل و پیشرفته‌ای درباره انسان و جامعه ارائه کرد (میلز، ۱۳۶۰: ۶-۸۱). میلز در ادامه نقد تحقیقات اجتماعی می‌گوید: اخیراً باب شده است که نتایج تحقیقات را با یکی دو فصل مقدماتی شروع می‌کنند که شامل خلاصه‌ای از مطالعات قبلی درباره موضوع تحقیق است. این کار البته مفید است، لکن

حقیقت این است که این خلاصه ادبیات تحقیق پس از اتمام همه مراحل تحقیق انجام می‌شود، تازه این کار را هم معمولاً دستیاران مسئولان طرح انجام می‌دهند، کسانی که تنها می‌توان آن‌ها را تکنیسین نامید نه محقق اجتماعی (همان: ۸۸-۹۱). قصد میلز نقد روش استقرایی چنین تحقیقاتی است. روشی که آغاز آن با داده‌های خام است، داده‌هایی که بعداً نظریه‌ای بر آن بار می‌شود. او معتقد است که روش تحقیق حاکم بر مسائل اجتماعی "تجربه‌گرایی انتزاعی" است. در این مکتب، جامعه‌شناسی به صورت روش درآمده و کار عمده‌اش جمع‌آوری جزئی‌ترین آمار و اطلاعات است، بدون این‌که به شکل، کیفیت و ارتباط آن‌ها با ساخت‌های وسیع‌تر اجتماعی تاریخی توجه داشته باشد. به عقیده وی تجربه‌گرایی انتزاعی به عنوان یک روش تحقیقی، غیرتئوریک، غیرتاریخی و ابزارگرایانه است (همان: ۷۴). به همین ترتیب فرض دوم وگلین - که بیشتر اشاره شد - نیز بر همین منبع واقعی خطر اشاره داشته که کلیدی برای فهم تخریبی بودن پوزیتیویسم است، زیرا این فرض روابط تئوریک را تابع روش قرار می‌دهد و بدین طریق معنای علم را منحرف می‌سازد و او قرار دادن "روش" به مثابه اصل علم را به شدت نادرست می‌داند (وگلین، ۱۹۸۷: ۴).

ع-فن‌گرایی. تکیه و تأکید بر تکنیک را بیش از همه جا در آمریکا می‌توان دید. علی‌رغم خاستگاه اروپائی پوزیتیویسم آمریکایی، ویژگی‌ها و به‌ویژه سازگاری روش‌های آن با برنامه‌های همگانی و تجارت آمریکایی، بسیار فنی‌تر و غیرنظری‌تر از نیاکان اروپایی‌اش است. در دهه سوم قرن بیستم، کنت‌گرایی ضدمتافیزیکی با فنون آماری ترکیب شده بود تا پوزیتیویسم خاص آمریکایی را شکل دهد، که همچون یک تکنوکراسی اجتماعی تعهد کرده بود آمریکا را از شر مشکلات‌اش برهاند (ویدیچ و لایمن، ۱۹۸۵: ۵). گیدینگز^۱، از جمله تکنوکرات‌ها، همانند کنت، اشاره می‌کند که روش‌های جامعه‌شناسی می‌توانند با استفاده از آمار دقیق‌تر شوند. او می‌گوید: جامعه‌شناسی به عنوان یک علم عینی، بایستی معمولاً تحقیقات خود را با مشاهده شروع کند (همان: ۱۱۰). بنابراین به مدت پنجاه سال، تشکیلات جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی آماری را تقویت کرد و در جستجوی جذب دیگر چارچوب‌ها در حوزه تحقیقات کمی بود (همان: ۱۴۳). ظهور بنیادها و خصوصاً بنیاد خانوادگی "راکفلر"، در دهه ۱۹۲۰، به عنوان بزرگترین حامی مالی علوم اجتماعی آکادمیک، پیامدهای عظیمی داشت. ویژگی عمده بنیاد راکفلر حمایت از

مطالعات "واقع گرایانه" بود؛ و هر گونه توجه به مطالعات آکادمیک (نظری - بنیادی) صرف را رد می کرد. در این دوره، جامعه شناسی به شدت شکل کمی به خود گرفته بود. چنانچه آگبرن، یکی از نمایندگان این مکتب، می گوید: همه جامعه شناسان ما آماردان خواهند بود و تئوری اجتماعی جایی در جامعه شناسی علمی نخواهد داشت، زیرا بر مبنای داده های کافی ساخته نشده است، نسل جدید جامعه شناسان، تکنیسین ها خواهند بود نه قهرمانان (برایانت: ۸-۱۳۷). لازارسفلد نیز جامعه شناسی نظری را عقلاً قابل دفاع نمی دانست، زیرا آن را موضوعی ذهنی و بسیار پیچیده قلمداد می کرد. در بهترین حالت، او فکر می کرد که بایستی نوعی روان شناسی، بر مبنای تحلیل پیمایشی تدارک دیده شود. انتقادات کسانی چون بلومر - که خود به خاطر ویژگی غیر تجربی بودن کارش مورد انتقاد قرار می گرفت - برای او غیر قابل فهم بود، زیرا او مطالعات پرسشنامه ای فردی را تنها نوع تحقیقات اجتماعی می دانست که بایستی به عنوان نقطه آغاز تحقیق تجربی به خدمت گرفته شود. لازارسفلد علی رغم تلاشی که پارسنز، برای همگرایی کارهای تجربی و نظری انجام می داد، تحقیقات تجربی و تئوری را در واقع جدا از هم قلمداد می کرد (ترنر و پارک، ۱۹۹۰: ۷-۱۰۶).

براساس آنچه گفته شد در جدول زیر مؤلفه ها و معرف های پوزیتیویسم و نیز اندیشمندانی که مخالف و یا موافق آن ایده بوده اند، ارائه می شود. هدف این جدول، نیل به توافق و یا تسهیل بررسی اعتبار و روایی تحقیق و قبل از آن سنجش پذیری مفاهیم و مسئله مورد نظر است. چارچوب فراهم آمده برای بررسی پایان نامه ها، بدین صورت است: در ابتدا سه محور اساسی در نظر گرفته شد: (۱) مبانی نظری، (۲) روش شناسی و (۳) نتایج. هر کدام از این سه محور، خود به معرف هایی ثانویه تقسیم می شود که مجموع آنها، محورها و مجموع محورها نیز شاخص پوزیتیویسم را تشکیل می دهند. انتخاب این معرف ها بیش از هر چیز براساس ملاک هایی است که عمدتاً مربوط به روش شناسی و معرفت شناسی علوم اجتماعی است و کمتر از معیارهای سیاسی، ایدئولوژیک و ... استفاده شده است.

جدول شماره ۱- شاخص پوزیتیویسم

شاخص	مجموعه	اصول و قواعد (معرف‌ها)	صاحب‌نظران
پوزیتیویسم	۱-۳	<p>۱- استغنا از هر نوع تفکر غیرتجربی (فلسفه، متافیزیک، دین، اخلاق) = علم‌گرایی</p> <p>۲- تأکید بر وحدت روش علم = طبیعت‌گرایی</p> <p>۳- تجربه‌گرایی = تأکید بر حواس به عنوان تنها منبع و بهترین منبع شناخت</p> <p>۴- عینیت = جدایی دانش و ارزش</p>	<p>سن‌سیمون، کنت، دورکیم، پوزیتیویسم منطقی - مورد نقد هورکایمر، هابرماس و گلین</p> <p>کنت، دورکیم، پوزیتیویسم منطقی - مورد نقد دیلتای، وبر، هورکایمر، مارکوزه، هابرماس، میلز، وگلین</p> <p>پوزیتیویسم منطقی، گیدنز، کولاکوفسکی، پوزیتیویسم آمریکایی دورکیم - مورد نقد دیلتای و هورکایمر</p> <p>کولاکوفسکی، گیدنز، دورکیم، پوزیتیویسم منطقی، لاندبرگ - مورد نقد ویندلباوند، ریکرت، هورکایمر، هابرماس، گولدر</p>
	روشن‌فکرانی	<p>۵- روش استقرایی: تأکید بر مشاهده عاری از نظریه: استفاده از آمار بدون مسبوق بودن به نظریه</p> <p>۶- آزمون تجربی فرضیات</p> <p>۷- پرهیز از نظریه‌پردازی - عدم جهت‌گیری نظری در تحقیقات (انتقادی نبودن، محافظه‌کار بودن را هم می‌رساند)</p> <p>۸- نبودن ارتباط بین آرای نظری در تحقیقات و بخش‌ها یا نتایج عملی و نهایی تحقیق</p> <p>۹- استفاده همزمان از چند الگو یا مکتب نظری متفاوت بدون جهت‌گیری خاص</p> <p>۱۰- کمیت‌گرایی = تأکید و استفاده از ریاضیات و آمار (دقت کمی)</p> <p>۱۱- علیت‌یابی = توجه به روابط همبودی و همبستگی بین پدیده‌ها</p>	<p>لازارسفلد، گیدنگز - مورد نقد میلز، گیدنگز، کولاکوفسکی، سن‌سیمون، پوزیتیویسم منطقی، پوزیتیویسم آمریکایی</p> <p>لازارسفلد مورد نقد میلز، فرانکفورتی‌ها</p> <p>نقد میلز</p> <p>پوزیتیویسم آمریکایی - نقد میلز</p> <p>پوزیتیویسم آمریکایی - نقد میلز، کنت، دورکیم، پوزیتیویسم آمریکایی</p>
	۱۳-۱۴	<p>۱۲- کاربردی و سودمند بودن نتایج</p> <p>۱۳- تلاش برای پیش‌بینی</p> <p>۱۴- تلاش برای رسیدن به قانون</p>	<p>بیکن، کنت، سن‌سیمون، دورکیم، پوزیتیویسم آمریکایی</p> <p>گیدنگز، اسمال، لستروارد، کنت، دورکیم - مورد نقد مارکوزه</p>

بررسی تجربی

هدف نخست ما بررسی حضور نقدهای وارده بر پوزیتیویسم در جامعه‌شناسی در ایران بود. بدین منظور مقالات نامه علوم اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت. نتایج نشان می‌دهد که از میان کل مقالات، نه تنها هیچ‌کدام به انتقادات وارده بر پوزیتیویسم اشاره‌ای نکرده‌اند، بلکه درباره پوزیتیویسم نبوده و بیشتر از این، حتی انتقادی هم نبوده‌اند. علیرغم این که ۵۰ درصد مقالات کتابخانه‌ای بوده و به سادگی می‌توانستند به این مقولات بپردازند. واقعیت تجربی - نظری دیگری که این یافته را تأیید می‌کند، نتیجه مصاحبه با اساتید است* . اساتید معتقد بودند که این نقدها به صورت رسمی و مکتوب وارد جامعه‌شناسی ما نشده است. این قضیه را می‌توان در ادبیات تحقیق نیز مشاهده کرد، طبق سوابق تحقیقاتی، مطالعاتی که به مباحث پوزیتیویسم پرداخته و یا نقدهای وارده را مطرح کرده باشند، کمتر از انگشتان یک دست بوده‌اند.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد: این موضوع شاید مساوی با عدم آگاهی کم و بیش صاحب‌نظران از وجود چنین نقدهایی، در دیگر محیط‌های دانشگاهی نبوده، بلکه بیشتر به معنای شغاهی بودن و تبدیل نشدن آن به سندی مکتوب و اشاعه آن در سطح وسیع‌تر، به دلایلی همچون ملاحظات اجتماعی، سیاسی و ... باشد. ادعای دوم مقاله، در ادامه هدف اول و مبنی بر این امر بود که حتی با فرض ورود بحث‌های انتقادی درباره پوزیتیویسم به جامعه‌شناسی در ایران، این علم هنوز هم در عمل، عمدتاً با این روش کار می‌کند و این سنت، سیطره‌ای تقریباً همه‌گیر بر تحقیقات انجام شده در ایران دارد. بررسی مقالات و پایان‌نامه‌ها این واقعیت را تأیید کرده است؛ زیرا در کل ۶۶ درصد مقالات پیمایشی و مجموع کل روش‌های دیگر ۵۴ درصد بوده، که خود بیانگر غلبه رویکرد پیمایشی است. مقایسه داده‌های دو دهه ۴۰ و ۸۰ این مسئله را به صورتی حادتر نشان می‌دهد؛ براساس نتایج، با گذشت زمان از درصد روش‌های کیفی کاسته و به روش‌های کمی (پیمایشی، آزمایشی) افزوده شده است (جدول شماره ۲). نتایج بررسی پایان‌نامه‌ها نیز به همین ترتیب بوده است (جدول شماره ۳).

* توضیحات و نتایج این مصاحبه در جای دیگری به تفصیل ارائه شده است. در اینجا صرفاً به همین بسنده می‌شود که این مصاحبه با ده نفر از اساتید برجسته جامعه‌شناسی دانشگاه‌های تهران، که دارای دو ویژگی سوابق طولانی و مطالعه جدی روی جامعه‌شناسی ایران بوده‌اند، صورت گرفته است. برای انتخاب این ده نفر از پرسشنامه، تکمیل شده توسط اساتید و دانشجویان دکتری، استفاده شده است (بنگرید به کریمی، ۱۳۸۳).

داده‌ها نشان می‌دهد که از میان کل پایان‌نامه‌ها فقط ۲۵ درصد فاقد ملاک‌های پوزیتیویسم بوده و ۷۵ درصد مابقی به نوعی دارای یک، چند یا همه معیارهای پوزیتیویسم بوده‌اند. در همین راستا ۱۲/۲ درصد از پایان‌نامه‌ها، همه معیارها را داشته‌اند، که آن هم در آغاز حضور جامعه‌شناسی در ایران، یعنی دهه ۱۳۴۰ بوده است. در سه دوره بعدی هیچ درصدی از پایان‌نامه‌ها را نداریم که همه ملاک‌ها را داشته باشند (ج ۳). عدم وجود ویژگی‌های پوزیتیویسم به طور کامل، در واقع به فرض سوم مقاله برمی‌گردد که در ادامه بررسی می‌شود.

جدول شماره ۲- بررسی مقالات مجله نامه علوم اجتماعی، به تفکیک زمان و روش ۸۲-۱۳۴۰

روش	دوره	۱۳۴۰-۴۹	۵۰-۵۹	۶۰-۶۹	۷۰-۷۹	۸۰+	کل
کتابخانه‌ای	۲۲	۵۹٪	۲۳	۶۲/۸٪	۱۷	۲۶/۹٪	۱۰۴
اسنادی	۴	۱۰/۸	۵	۱۴/۲	۱۰	۲۳/۹	۳۴
مونوگرافی	۲	۵/۴	۱	۲/۸	۱	۲/۱	۵
مصاحبه، مشاهده	۴	۱۰/۸	۱	۲/۸	۱	۴/۳	۸
آزمایشی، شبه‌آزمایشی	۰	۰	۱	۲/۸	۱	۴/۳	۴
پیمایشی	۵	۱۳/۵	۴	۱۱/۴	۲۲	۲۸/۲	۴۶
کل	۳۷	۱۰۰٪	۳۵	۱۰۰٪	۶۰	۱۰۰٪	۲۰۱

جدول شماره ۳- پایان‌نامه‌ها برحسب داشتن حداقل و حداکثر معرف‌های شاخص پوزیتیویسم ۸۲-۱۳۴۰

شاخص	دوره	۱۳۴۰-۴۹	۵۰-۵۹	۶۰-۶۹	۷۰-۷۹	۸۰+	کل
هیچ‌کدام	۹	۲۷/۲٪	۷	۹	۱۵	۴	۴۴
همه موارد	۴	۱۲/۲٪	۰	۰	۰	۰	۰

فرض سوم، از دو مورد قبلی خود نتیجه می‌گرفت که پوزیتیویسم در عمل بر جامعه‌شناسی در ایران حاکم است. نتیجه این فرض هم مثبت است و هم منفی. مثبت است از آن جهت که، آنچه وجود دارد، چیزی غیر از آنچه پوزیتیویسم درصدد آن می‌باشد، نیست. یعنی درواقع نمی‌توان آن را چیز دیگری نامید. واقعیت موجود پایان‌نامه‌ها نیز موید این رأی است. همان‌طور که گفته شد، پوزیتیویسم دارای اقتضانات و ملزومات روشی، نظری و معرفتی است که اخذ یک یا برخی از آن‌ها و رها کردن دیگر ملزومات، تنها نتیجه‌اش، چیزی شبیه آنومی یا آشفتگی روشی - معرفتی است. در بررسی پایان‌نامه‌ها برحسب شاخص پوزیتیویسم دریافتیم که فقط

۱۲/۲ درصد از پایان نامه‌ها از تمام اقتضانات پوزیتیویسم بهره‌منداند (جدول شماره ۳). این موضوع در جدول شماره ۴ نیز تأیید شده است. طبق این جدول، درحالی‌که ۲۳ درصد کل پایان نامه‌ها در مبانی دارای رویکردی پوزیتیویستی هستند، این عدد در مورد روش پایان نامه‌ها به ۸۱ درصد و در نتایج به ۷۰ درصد می‌رسد. تحلیلی که بر این اختلاف درصد می‌توان داشت، همان آشفتگی‌ای است که بعداً در مصاحبه مورد تأیید اساتید قرار گرفت و ما در جای دیگری به آن اشاره کرده‌ایم (کریمی، ۱۳۸۳). این نتایج وقتی در طول زمان هم ملاحظه شوند، همین نظر را تأیید می‌کنند. زیرا با مقایسه پایان نامه‌های دو دهه ۴۰ و ۸۰ درمی‌یابیم که اختلاف بین سه قسمت مبانی، روش و اهداف در دهه ۴۰ بسیار کمتر از اختلاف آن‌ها در دهه ۸۰ بوده است. در دهه ۴۰ به ترتیب مبانی ۵۲ درصد، روش ۸۲ درصد و نتایج ۶۷ درصد دارای ملاک‌های پوزیتیویستی بوده‌اند، اما در دهه ۸۰ مبانی ۵ درصد، روش ۷۹ درصد و نتایج ۷۴ درصد بوده است. این نتایج برای دهه ۱۳۷۰ نیز تقریباً به همین صورت بوده است (جدول شماره ۴). به عبارت دیگر عدم انسجام درونی و ناهمخوانی در پژوهش‌ها در طول زمان بیشتر شده است. در همین راستا نتایج مصاحبه با اساتید و صاحب‌نظران جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که همه اساتید درباره داشتن درک درست از سنت پوزیتیویستی، یا هر سنت دیگر، اتفاق نظر داشته‌اند (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

جدول شماره ۴- بررسی پایان نامه‌ها به تفکیک دارا بودن شاخص‌های پوزیتیویسم ۸۲-۱۳۴۰

شاخص دوره	مبانی			روش			نتایج		
	دارد	ندارد	جمع	دارد	ندارد	جمع	دارد	ندارد	جمع
۱۳۴۰-۴۹	۱۷	۱۶	۳۳	۲۷	۶	۳۳	۲۲	۱۱	۳۳
	%۵۱/۵	%۴۸/۴	%۱۰۰	%۸۱/۸	%۱۸/۱	%۱۰۰	%۶۶/۶	%۳۳/۳	%۱۰۰
۵۰-۵۹	۱۳	۲۶	۳۹	۳۴	۵	۳۹	۳۱	۸	۳۹
	%۳۳/۳	%۶۶/۶	%۱۰۰	%۸۷/۱	%۱۲/۸	%۱۰۰	%۷۹/۴	%۲۰/۵	%۱۰۰
۶۰-۶۹	۵	۲۰	۲۵	۱۶	۹	۲۵	۱۳	۱۲	۲۵
	%۲۰	%۸۰	%۱۰۰	%۶۴	%۳۶	%۱۰۰	%۵۲	%۴۸	%۱۰۰
۷۰-۷۹	۴	۵۳	۵۷	۴۸	۹	۵۷	۴۲	۱۵	۵۷
	%۷	%۹۳	%۱۰۰	%۸۴	%۱۶	%۱۰۰	%۷۴	%۲۶	%۱۰۰
۸۰+	۱	۱۸	۱۹	۱۵	۴	۱۹	۱۴	۵	۱۹
	%۵	%۹۵	%۱۰۰	%۷۹	%۲۱	%۱۰۰	%۷۳/۶	%۲۶/۳	%۱۰۰
کل	۴۰	۱۳۳	۱۷۳	۱۴۰	۳۳	۱۷۳	۱۲۲	۵۱	۱۷۳
	%۲۳	%۷۷	%۱۰۰	%۸۱	%۱۹	%۱۰۰	%۷۰/۵	%۲۹/۵	%۱۰۰

واقعیت تجربی دیگر، در بررسی مقالات مجله نامه علوم اجتماعی دیده شد. در این بررسی دریافتیم، مجموع مقالاتی که به کار تجربی اقدام کرده‌اند فقط ۴۸ درصد کل مقالات این مجله، از ابتدا تا سال ۱۳۸۲ بوده است (جدول شماره ۵). از این ۴۸ درصد، بیشترین سهم به روش پیمایشی اختصاص یافته است. یعنی در مجموع، ۴۷ درصد از کارهای تجربی به شکل پیمایشی بوده، درحالی‌که روش آزمایش - شبه‌آزمایش ۴ درصد، مصاحبه و مشاهده ۸ درصد، تکنوگرافی ۵ درصد و مطالعات اسنادی ۳۵ درصد بوده است (جدول شماره ۶). این واقعیت‌ها گواه حضور پررنگ پیمایش در تحقیقات اجتماعی در ایران است. اما جالب این است که این وضعیت، با جامعه‌شناسی آمریکا که میلز آن را "پوزیتیویسم ابزاری" خوانده است قرابت قابل توجهی دارد. شباهت دیگر این نوع جامعه‌شناسی با جامعه‌شناسی آمریکا به رویکرد آن به نظریه مربوط می‌شود. یکی از مفروضات پوزیتیویسم ابزاری نزد کسانی مثل لازارسفلد یا گیدینگز عدم نیاز به نظریه برای انجام پژوهش بود، که در واقع نوعی آغاز تحقیق با واقعیات (استقراگرایی) است. این وضعیت، کمابیش در میان پایان‌نامه‌ها نیز دیده شده است. چرا که ۶۹ درصد از آن‌ها اصولاً از نظریه‌پردازی برای بخش تجربی خویش پرهیز کرده و یا جهت‌گیری نظری آنان با بخش تجربی ناهماهنگ و گاه اصلاً ارتباطی نداشته است (جدول شماره ۷).

جدول شماره ۵- بررسی مقالات به تفکیک روش تجربی - غیر تجربی، ۸۲-۱۳۴۰

روش / دوره	۱۳۴۰-۴۹	۵۰-۵۹	۶۰-۶۹	۷۰-۷۹	۸۰+	کل
غیر تجربی	۲۲	۲۳	۱۷	۲۵	۱۷	۱۰۴
تجربی	۱۵	۱۲	۶	۳۵	۲۹	۹۷
کل	۳۷	۳۵	۲۳	۶۰	۴۶	۲۰۱

جدول شماره ۶- بررسی مقالات دارای روش تجربی، به تفکیک نوع روش، ۸۲-۱۳۴۰

روش / دوره	۱۳۴۰-۴۹	۵۰-۵۹	۶۰-۶۹	۷۰-۷۹	۸۰+	کل
اسنادی	۴	۵	۴	۱۰	۱۱	۳۴
مونوگرافی	۲	۱	۰	۱	۱	۵

نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸، پائیز ۱۳۸۵

۸	۲	۱	۰	۱	۴	مصاحبه - مشاهده
%۸/۲	%۶/۸	%۲/۸	%۰	%۸/۳	%۲۶/۶	
۴	۲	۱	۰	۱	۰	آزمایش - شبه آزمایش
%۴/۱	%۶/۸	%۲/۸	%۰	%۸/۳	%۰	
۴۶	۱۳	۲۲	۲	۴	۵	پیمایشی
۴۷/۴	۴۴/۸	۶۲/۸	۳۳/۳	۳۳/۳	%۳۳/۳	
۹۷	۲۹	۳۵	۶	۱۲	۱۵	کل
%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰	

جدول شماره ۷- بررسی پایان نامه‌ها برحسب معرف‌های ۱۴ گانه شاخص پوزیتیویسم، ۸۲-۱۳۴۰

کل	نتایج			روش								مبانی				ملاک
	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	دوره	
۳۳	۳	۱۶	۲۰	۱۶	۲۱	۴	۳	۲۳	۶	۱۶	۵	۱۱	۲	۱۲	۴۹	
	%۹	%۴۸/۴	%۶۰/۶	%۲۸/۲	%۶۳/۶	%۱۲	%۱۲	%۶۹/۶	%۱۸/۸	%۴۸/۴	%۱۵	%۳۳	%۶	%۲۶	۴۰_	
۳۹	۱	۱۱	۲۴	۲۱	۲۹	۷	۵	۳۲	۱۷	۲۴	۱	۸	۱	۴	۵۹	
	۳	۲۸/۲	۷۲/۷	۵۳/۸	۷۴/۳	۱۷/۹	۱۲/۸	۶۹/۹	۳۲/۵	۷۲/۷	۳	۲۰/۴	۳	۱۰	۵۰_	
۲۵	-	۱۰	۱۱	۱۲	۱۴	۹	۸	۱۵	۱۳	۱۲	۱	۴	-	-	۶۹	
	-	۴۰	۴۴	۴۸	۵۶	۳۶	%۳۲	۶۰	۵۲	%۲۸	۴	۱۶	-	-	۶۰_	
۵۷	-	۱۲	۲۱	۳۲	۳۸	۲۸	۲۱	۳۹	۳۸	۱۰	-	-	-	۴	۷۹	
	-	۲۱/۱	۷۱/۹	۶۴/۹	۶۶/۶	۳۹/۱	۳۶/۸	۶۸/۴	۶۶/۶	۱۷/۵	-	-	-	۷	۷۰_	
۲۷	-	۱۱	۱۴	۱۵	۱۷	۸	۶	۱۰	۱۵	۱	-	-	۱	۱	۸۰	
	-	۴۰/۷	۵۱/۸	۵۵/۵	۶۲/۹	۲۹/۶	۳۲/۲	۳۷	۵۵/۵	۳/۷	-	-	۲	۴		
۱۷۳	۴	۶۰	۱۱۰	۱۰۱	۱۱۹	۵۶	۴۴	۱۱۹	۸۹	۶۳	۷	۲۳	۴	۲۱	کل	
	۲	۳۶	%۶۴	۵۸/۳	۶۸/۷	۳۲	۳۵	%۶۸/۷	۵۱	%۳۶	%۴	%۱۳	%۲	%۱۲		

صبغه پررنگ پیمایشی و کاربردی بودن، در بررسی طرح‌های مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی نیز به خوبی به چشم می‌آید. از کل طرح‌های این مؤسسه، ۸۸ درصد کاربردی و فقط ۱۲ درصد بنیادی بوده‌اند (جدول شماره ۸). از آنجا که پیشنهاد دهندگان این طرح‌ها، عواملی خارج از سازمان علم هستند، لذا یکی از عواملی که باعث شده است طرح‌های این مؤسسه، عمدتاً جنبه کاربردی داشته باشد، نوعی فشار ناخواسته از طریق همین طرح‌ها بوده است. این طرح‌ها علاوه بر ماهیت کاربردی‌شان، فرصت پرداختن به دیگر دغدغه‌ها و نیز دیگر رویکردها را عملاً از محققین می‌گرفته‌اند.

جدول شماره ۸- طرح‌های انجام شده در مؤسسه مطالعات، ۸۲-۱۳۴۰

دوره	۱۳۴۰-۴۹	۵۰-۵۹	۶۰-۶۹	۷۰-۷۹	۸۰	کل
کاربردی	۳۵ ٪۹۴/۵	۲۱ ٪۸۷/۵	۷ ٪۸۷/۵	۲۸ ٪۸۴/۸	۳ ٪۷۵	۹۴ ۸۷/۸
بنیادی	۲ ٪۵/۵	۴ ٪۱۲/۵	۱ ٪۱۲/۵	۵ ٪۱۵/۲	۱ ٪۲۵	۱۳ ۱۲/۲
کل	۳۷ ٪۱۰۰	۲۴ ٪۱۰۰	۸ ٪۱۰۰	۳۳ ٪۱۰۰	۴ ٪۱۰۰	۱۰۷ ٪۱۰۰

نتیجه‌گیری

یافته‌های فوق‌الذکر، اگر چه ممکن است یکی از فرضیات اصلی ما را، که دال بر حضور و غلبه رویکرد پوزیتیویسم بود رد کند، اما خود دلالت بر وضعیت دیگری دارد که ما آن را به "آشفته‌گی" تعبیر کردیم. منظور از این نامعلومی در واقع، نبودن مسیر، مکتب و جریان مشخصی از جامعه‌شناسی است: چارچوبی که بتوان گفت عنوان خاصی دارد، حال چه پوزیتیویستی و چه غیر آن. این وضعیت را به مثابه یک واقعیت، هم در سوابق مطالعاتی، هم در بررسی مقالات و هم در مطالعه پایان‌نامه‌ها مشاهده کردیم. آشفته‌گی موجود در پایان‌نامه‌ها، در بخش‌های مبانی، روش‌شناسی و اهداف که گاهی با تناقض همراه بوده است را می‌توان به حضور پارادایم‌های مختلف (البته به طور ناقص و بعضاً در آن واحد) در یک رساله یا ... نسبت داد.

البته ممکن است تصور شود که هدف اصلی بحث، مطالعه پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران، فراموش شده‌است. اما این قضیه به مقتضای تجربیات حاصله بوده است. ما در ابتدا فرض را بر غلبه پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی گذاشته بودیم. در بررسی پایان‌نامه‌ها و مصاحبه‌ها متوجه شدیم که چنین غلبه‌ای وجود ندارد. در کنار این قضیه دریافتیم که در مقابل، غیر پوزیتیویسمی هم وجود ندارد، یعنی در واقع نه این است و نه آن. ترکیبی است که نمی‌توان بر آن اسمی گذاشت. به عبارت دیگر ما انواع «شبه‌سنت‌ها» را داریم، اما هیچ سنتی را در هیچ دانشگاه یا محفل علمی نمی‌توان یافت که پیروانی داشته و شناخته‌شده باشد*. این امر حتی در مورد افراد

* هرچند که ممکن است نوعی رویکرد پوزیتیویستی در دانشکده خاصی نیز غالب باشد (بنگرید به اباذری ۱۳۸۳، روزنامه شرق ۱۱ مهر ۱۳۸۳). که در این صورت تأییدی است بر فرض اصلی این مطالعه مبتنی بر پوزیتیویستی بودن

نیز صادق است. همان‌طور که در مقدمه مطرح شد، صاحب‌نظران جامعه‌شناسی در ایران هر از گاهی در رویکرد یا مکتبی به فعالیت می‌پردازند. حتی گاهی اوقات در آن واحد، در یک پژوهش، مقاله یا چیز دیگری، از چند نظریه یا مکتب متضاد هم استفاده می‌کنند.

همان‌طور که دیدیم جامعه‌شناسی در ایران طی زمان تکوین خود به کمی‌گرایی بیشتر تمایل پیدا کرده و از روش‌های کیفی غفلت ورزیده است. فراتر از این مطالعات کمی نیز مقتضیات روشی و معرفتی رویکرد کمی‌گرا را نادیده گرفته یا درک نکرده‌اند.

نکته آخر این‌که، این مقاله اگر چه در صدد نقد سنت پوزیتیویستی، برآمده است. اما نباید تصور کرد که قصد انکار ارزش سنت‌های جامعه‌شناسی تجربی را دارد. زیرا در واقع جامعه‌شناسی بدون این روش‌ها عملاً حرف زیادی برای گفتن نخواهد داشت، و احتمالاً در غالب دیگر معارف ظاهر خواهد شد. هدف ضمنی و البته بسیار حیاتی، گفتن این مهم بوده است که جامعه‌شناسی تجربی نباید در روش‌های کمی صرف خلاصه شود. پیمایش و پرسشنامه، یگانه روش‌های تجربی نیستند؛ هرچند به موقع می‌توان آن‌ها را به کار گرفت، چنان‌که فرانکفورتی‌ها اختیار می‌کردند. اما فروکاستن جامعه‌شناسی تجربی به "پیمایش‌گری" و غفلت از فلسفه، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی‌های جدید علم و حتی مکاتب نظری پیشین نتیجه‌ای جز به قهقرا رفتن جامعه‌شناسی نخواهد داشت.

منابع

- اباذری، ی (۱۳۷۷) *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: طرح نو.
- ادریسی، ا (۱۳۷۸) "بررسی و تحلیل محتوای مقالات جامعه‌شناختی مجلات و فصلنامه‌های علوم اجتماعی ایران"، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد تهران.
- ادیب سلطانی، م (۱۳۵۹) *رساله وین*، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- امزیان، م، م (۱۳۷۹) *روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی*، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه والمعهد العالمی للفراسلامی.
- باتامور، ت. ب (۱۳۸۰) *مکتب فرانکفورت*، ترجمه حسینی‌علی نوذری، تهران: نی.

جامعه‌شناسی در ایران و نقض غرض نیست. از سوی دیگر غلبه بیشتر از نوع روشی بوده و نه پابندی به مکاتب نظری.

باتامور، ت. ب (۱۳۷۳) "روند تکوین اندیشه انتقادی"، ترجمه حسینعلی نوذری، فرهنگ توسعه، ش ۱۶.

بومرف (۱۳۷۹) جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

پالمر، ر. ا (۱۳۷۷) علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنالی کاشانی، تهران: هرمس.

خرم‌شاهی، ب (۱۳۶۱) پوزیتیویسم منطقی، تهران: علمی - فرهنگی.

چالمرز، آ، اف (۱۳۷۴) چستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: علمی - فرهنگی.

جی، م (۱۳۷۲) تاریخچه مکتب فرانکفورت، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: کویر.

دورکیم، ا (۱۳۷۳) قواعد جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.

سروش، ع (۱۳۷۹) درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، تهران: نی.

فره، ف (۱۳۷۷) "فلسفه پوزیتیویسم منطقی و الهیات"، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۵.

فروند، ژ (۱۳۷۲) نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: نشر دانشگاهی.

قائم‌مقامی، ف (۱۳۵۶) نقدی بر جامعه‌شناسی اثباتی، تهران: روشنفکر.

قرلسفلی، م. ت (۱۳۸۱) "از پوزیتیویسم تا آنارشیسم"، گفت‌مان، ش ۵.

کچریان، ح (۱۳۶۹) نقش تحصیل‌گرایی در تکوین جامعه‌شناسی "رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.

کریمی، ج (۱۳۸۳) "پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران" رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

گولدنر، ا (۱۳۶۸) بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، تهران: انتشار.

مارکوزه، ه (۱۳۵۷) خرد و انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: جاویدان.

میلز، سی. ر (۱۳۶۰) بینش جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: انتشار.

Abrahams J.H(1975) Sociology 2th Ed: The English universities press. Ltd.

Bryant, C. (1985) Positivism in Social theory and Research: St. Martin's press. NewYork.

Delanty .Gerard & strydom Piet (2003)Philosophy of social science, The classic & contemporary, readings, Maidenhead, philadelphia, open university press.

Giddens, A(1975) Positivism and sociology: Heiremann Educational Books Ltd .

- Gouldner.A(1973)For Sociology:Renewal and Critique in Spciology Today.
London: Allen lane.
- Habermas J(1971)Knowledge and Human Intrests - Boston·Becon Press
- Held· D(1980) Introduction to critical theory: Hutchinson Groupe(NZ) Ltd.
- Turner J.Park & Turner J.h(1990)The Imposible Science: Sage Oublication.
- Vidich Arthur· J &. Lyman .Stanford M (1985) American Sociology: Yale -
university.
- Voegelin· E(1987) The New science of politics: The university of Chicago press·
Ltd, London.